



## آقای بهرام مشیری، گنجی هیچ، با حضرت حافظ چرا؟

روز پنجشنبه صبح مورخه 85/4/29، ساعت هفت صبح بوقت تهران برنامه زنده جنابعالی را گوش میکردم. قبل از آنکه به ادامه مطلب AFN از طریق رادیو ماهواره ای تصویر ایران (( بردارم، خوبست که بدانید، تصویر تلویزیونی این رسانه، بعلت بمباران پارازیستی مستمر در بسیاری از مناطق تهران قابل دریافت نمیشد. مضاف بر اینکه هیچکدام از رسانه های دیگر هم که بر روی تل استارپخش میشوند. قابل استفاده نیستند.

اما اصل مطلب، در انتهای این برنامه، جنابعالی در پاسخ بسؤال يك شنونده یا بیننده خارج از کشور، گفتید که از اقدامات هرکسی که بر علیه رژیم اسلامی فعالیت میکند، منجمله از اقدامات اکبر گنجی باید حمایت نمود. دلیل آنرا هم چنین بر شمردید که چون ایشان بانگارش کتاب عالیجنابان ومانیفست جمهوری خواهی، رژیم را بجالش طلبیده و آنرا افشا نموده، مستحق حمایت از طرف مردم و احتمالاً " از سوي اپوزیسیون برون مرزي میباشند و چه و چه.

جناب آقای مشیری، تا آنجا که نگارنده و با احتمال بسیار دیگران اطلاع داریم و دارند، جنابعالی بعنوان يك شخصیت فرهنگی بطور عام و يك محقق و نویسنده در زمینه مسائل تاریخی هستید که طبعاً " بایستی دیدگاهی جدا از هرگونه گرایش سیاسی (( حداقل در طول برنامه ها)) و فارغ از هرگونه حب و بغض مسلکی و کینه های سیاسی داشته باشید.

متناسفانه میخواهم بگویم که جنابعالی بر خلاف آنچه که گفته و میگوئید، بهیچوجه من الوجوه دارای چنین بینش و تفکری نبوده و نیستید. چراکه در بسیاری از موارد دیده شده است که خیلی زیرکانه و استادانه آن بیطرفی لازم که از مختصات يك مورخ یا پژوهشگر و محقق تاریخ است رانادیده گرفته و آنرا نقض کرده اید. بنده و بسیاری دیگر از دوستان حتی جمهوریخواه بکرات دریافته ایم که جنابعالی يك نوع کینه ورزی خاص با دودمان پهلوی و اصولاً " با مقوله پادشاهی در ایران را با خود حمل کرده و در هر فرصتی آنرا ترویج میکنید.

اصلاً " بحث این نیست که جنابعالی دارای چه نوع نگرش یا تما یلات سیاسی هستید، چراکه این گرایش در گفتارهای شما بخوبی عیان و مبرهن است، و این حق طبیعی هر فرد ایرانی منجمله

شماست. اما جنابعالی بلحاظ اخلاقی و شاید بتوان گفت صنفی، مجاز نیستید تا نظرات خورا بصورت یکطرفه، آنهم با استناد به بخشهایی از تاریخ که تاریکترین دوران پادشاهان را بتصویر میکشد، و آنهم از پشت صفحه تلویزیون و میکروفون رادیو و آنطور که مورد نظر خودتان میباشدر ا بدیگران دیکته کنید.

اگر چنین کنید که تاکنون انجام داده اید، باید بدانید که شما یک پژوهشگریا یک محقق راستین تاریخ، و یک هموطن و راهبر مصلح نخواهید بود! مباد چنین فرض کنید که این سطور را از روی تعصب یا گرایشات خود مینویسم، خیر. چرا که من یک نفر هستم و دارم نظر خود را مینویسم. آنچه را که مینویسم، برداشتی است که از برنامه های خود شما داشته ام. شما در آمریکا یک تریبون دردست دارید و هر آنچه را که بخواهید میگوئید، ما هم یک خودکار بیک حالاشصت تومانی دردست داریم که میتواند نقش خودش را ایفا نماید.

نگارنده و کثیری از هموطنان، منجمله خود جنابعالی که در عصر پادشاهی پهلوی و جمهوری اسلامی زندگی کرده ایم، بخوبی میدانیم که در آنزمان، بلحاظ اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی و سیاسی و... دارای چگونه وضعیت بودیم و حالا در چه شرایطی قرار داریم؟! شما بعنوان یک مورخ و محقق و پژوهشگر تاریخی، یا هر اسم و عنوان دیگری که برای خود قائل هستید، و آن انبوه از هموطنانی که در آن عصر در سنین بین نوجوانی و جوانی و میانسالی قرار داشتند، بخوبی بیاد داریم و دارند که در آنزمان، بجز محدودیتهای سیاسی، آنهم در وضعیتی که فلسفه و فرهنگ کمونیسم و چپی بازی بیداد میکرد، این ملت امروز بذاك سیاه نشسته، کمبودی نداشت، و اگر هم کمبودی وجود داشت، همه مسئولین و در راس آنها پادشاه فقید تلاش مینمودند تا روز بروز وضعیت مردم بهبود یابد و شرایط بهتری برای مردم فراهم آید.

این مسائل را بنده و شما و سپید موهائی که حالا در بعضی رسانه های فارسی زبان مستقر در آمریکا و اروپا مشغول چانه زنی برای سهم خواهی های خود هستند و آنانیکه در آنسوی سنین پنجاه سالگی و... قرار دارند بخوبی میدانیم، اما اطلاع داریم که جوانان و نوجوانان امروزی، و با احتمال نزدیک به یقین، بسیاری از بینندگان و شنوندگان جنابعالی و سپید موهائی آنچنانی، که تا قبل از وقوع این انقلاب مخرب و ویرانگر در سنین کودکی و خردسالی بودند و حالا بجوانانی بین (( 30 تا 45)) ساله بدل شده اند، از جامعه آنروز و ترقیات و پیشرفتهای و در عین حال از کاستیهای موجود آنزمان هیچ اطلاع درستی ندارند. این وظیفه تاریخی ماست تا این جمعیت میلیونی را آگاه نمائیم، وظیفه ماست تا بیاس بهره هائی که بردیم و کاستی هائی که لمس کردیم، حقایق را بگونه ای واقع بینانه و شرافتمندانه و بیطرفانه بیان کنیم تا حداقل به وظیفه انسانی و وجدانی خود عمل کرده باشیم.

بنده فکر میکنم که وظیفه جنابعالی بعنوان یک پژوهشگر و یک محقق تاریخی و کسی که میکروفون و دوربین و امکانات در اختیار دارید، و آن دیگرانی که سپید موی نامیدمشان، وظیفه ای بس سنگین تر و پرهزینه تر و پر مسئولیت تر از دیگران را بر عهده دارید، که اگر بمسئولیت خود درست عمل نکنید باید پاسخ و هزینه آنرا بتاریخ و نسلهای آینده این سرزمین بپردازید. جنابعالی و دیگرانی که

میکروفون و دوربین و رسانه در اختیار دارند باید حب و بغضهای گذشته را کنار بگذارند و با صراحت تمام حقایق را بیان نمایند. شما باید با شفافیت بر این حقیقت اذعان نمائید که در آن زمان یعنی در زمان حکومت پادشاهی تنگناهای سیاسی بود امامسئولین و متولیان حکومتی هیچ دخالتی در امور آزادیهای فردی و اجتماعی و هنری و فرهنگی و غیره افراد نداشتند، مگر در مواردی که شخص پادشاه یا حکومت ایشان را هدف قرار میدادند. این بسیار متفاوت است از آنکه بخواهید یا بخواهند، اصل نظام پادشاهی پارلمانی و همه دوران دو پهلوی اول و دوم را بزیر سؤال ببرید.

بنده فکر میکنم که جنابعالی هم چون اکبر گنجی و کنفدراسیونی های سابق و جمهوریخواهان فرسوده و پیر شده امروزی و اکثراً " چپی های دو آتشه سابق که هر کدامشان بنوعی در این فتنه 27 ساله نقش داشته اند، فقط بدنبال استقرار حکومت جمهوری هستید و همه توش و توان خود را بکار بسته اید تا شاید بتوانید بر روی خواست و مطالبات آن بخش از مردم ایران که بهر دلیلی متمایل به استقرار حکومت پادشاهی پارلمانی در ایران هستند، تاثیر منفی بگذارید.

متأسفانه جنابعالی در این کینه ورزی غیر قابل توجیه تا آنجا طی طریق کرده که در برنامه خود غزلیات حضرت حافظ را سانسور کرده و یکی از شاه بیت های غزل این غزلسرای بی همتای بشریت را نادیده انگاشته و از قرائت آن امتناع میکنید. لطفاً بروید و برنامه خود در تاریخ 19 یا 20 تیر ماه 85 یعنی حدود دو هفته پیش را مرور کنید. یادآور میشوم که آن برنامه با غزل جاودانه و آسمانی:

یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد  
دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد،  
آغاز میشود.

حضرتعالی، لطف کرده و بیٹی را که میگوید:

شهر یاران بود و جای مهربانان این دیار  
مهربانی کی سر آمد شهر یاران را چه شد. راز  
این غزل حذف کردید.

براستی این عمل شما چه معنا و مفهومی جز کینه ورزی با شهریاران، یا همان پادشاهان این سرزمین دارد؟؟؟؟ آیا جز نفرتی است که ریشه در اعماق وجود شما دارد، و بدین صورت عقده گشائی مینمائید؟؟؟

مگر تمامی شهریاران (( پادشاهان )) این سرزمین، چون بعضی پادشاهان بی لیاقت صفویه و قاجاریه و طن فروش و عیاش و آخوند پرور بوده اند؟؟؟ چرا برای بینندگان و شنوندگان خود توضیح نمیدهید که تا قبل از ظهور رضا شاه کبیر، نایب حسین کاشی و شیخ خزئل و محقق الدوله و لسان السلطنه و صدها، فلان الدوله و فلان السلطنه، چه بر سر این مملکت آورده بودند، و تما مشان بدون استثنا دست در دست آخوندها و روضه خوانها ی درباری و سید و ساداتهای آنچنانی چه روزگار سیاهی را بر این ملک و ملت رقم زده بودند. اگرخواستید برایتان سند و مدرک میفرستم تا ببینید که آن دوله ها و سلطنه ها چه خیانتها و جنایاتی کرده اند. نه سندی که بدست خارجیها نوشته شده باشد،

سندی که بادیست يك ایرانی و کسی که خود در زمره رجال وقت و در زمره صاحب منصبان تحسیر کرده غرب ذرانزمان، اما وطنپرست بوده است.

بنده قصد ندارم تا از این و آن حمایت بنمایم، اما نمک خوردن و نمکدان شکستن هم باید از فرهنگ این سرزمین محو گردد. بنده برخلاف بسیاری از هموطنان عمدتاً "و مصطلحاً" روشنفکر، معتقدم که بهترین و منصف ترین قاضی، جز اوراق تاریخ نیست، مشروط بر اینکه تاریخ این سرزمین بدست تاریخ نویسان راستین و وطن دوست صورت بپذیرد، و نه تاریخی که بدست اغیار و دشمنان این سرزمین نوشته شود.

بنده معتقدم که جنابعالی را اشغالهای رژیم تهدید نمیکنند، شما را کسانی تهدید میکنند (( البته نه تهدید فیزیکی )) که بانظرات و موضعگیریهای محقق مآبانه، خصوصاً "در پیوند با تاریخ این سرزمین باشما مخالفند.

جنابعالی تاکنون یکبار نگفته اید که در زمان سلطنت رضاشاه کبیر کدام اقدامات زیر بنایی انجام شده و چه خدمات ارزنده ای در پیوند با پیشرفتهای علمی خصوصاً "اعزام دانشجو بخارج از کشور و احداث دانشگاه و دادگستری مدرن و پایه ریزی ارتش نوین و احداث راه آهن و از همه مهمتر دولت مقتدر مرکزی و ایجاد امنیت راهها و احداث جاده ها... انجام شده است. گفته اید، اما برای رفع مسئولیت و نه بر اساس واقعیات.

چرا جنابعالی نمیگوئید که در زمان سلطنت پادشاه فقید (( محمد رضا شاه )) دانشجویان این سرزمین ظرف یک هفته ویزای تحصیلی آمریکا را اخذ میکردند، و بادلارشش تومانی و نه نهصد و بیست تومانی بتحصیل در اروپا و آمریکا میپرداختند؟ یکبار به این حقیقت اشاره نداشته اید که ملت ایران تنها ملت خاورمیانه ای بود که بدون نیاز به ویزا از حق سفر بکشورهای اروپایی برخوردار بودند. بر روی استبداد سیاسی حکومت پادشاه فقید، بدون ذکر دلیل پای میفشردید، که بدرستی هم میفشردید. اما نمیگوئید که این سیاست انقبازی چه کسانی را شامل میشد. چرا از گروهها و دسته جات سیاسی مسلح هیچ نمیگوئید، اما از استبداد فریادتان بلند است؟

بنظر میرسد که بررسی مسائل تاریخی بدینصورت که جنابعالی بدان پرداخته و میپردازید، اصلاً "منطقی بنظر نمیرسد، و بشنونده چنین القا مینمائید که پژوهش شما، حداقل در مورد تاریخ پهلوی و جمهوری اسلامی در جهاتی، از مفاهیم خاصی برخوردار است.

27 سال است که مصدق،، مصدق میکنید، بدون اینکه کمترین توجهی به آرمانهای آن مرد بزرگ داشته باشید داشته باشند. بنده در مورد دوران زنده یاد مصدق و رخداد 28 مرداد 32 و اتفاقات پس از آن بایکی از شخصیتهای دخیل و ناظر بر تمامی آن رویدادها که مستقیماً "باحکم زنده یاد مصدق اقدامات فراوانی را انجام داده و دادستان دادگاه افشار طوس و دادگاه نهم اسفند 31 بوده صحبت کرده و آنها را به تصویر کشیده ام. همه هدفم این بود که قضایا را از زبان يك شاهد زنده و عینی بشنوم.

گفتنی های بسیار و ناگفته های تاریخی فراوانی در این گفتگو وجود دارد که شاید خیلی از آنها حتی در اوراق تاریخ هم ثبت نشده باشد، و تا آنجا که بنده دیده ام بعضی مطالب ثبت شده، اما با تحریف و واقعیات.

نمیخواهم وارد جزئیات بشوم، چرا که مطلب به اطاله میکشد، اما این گفتگو حد اقل به بنده اثبات نمود که بسیاری از مصدقی های امروزی اصلاً "مصدقی نیستند". امیدوارم شرایط به گونه ای بشود که بتوانم این گفتگوی بیست ساعته را برای شما بفرستم تا حداقل شما بنشینید و این فیلم را بادقت تماشا کنید.

امروز ظاهراً "مصدقی های بسیاری میبینیم، اما باید بپذیریم که اکثریت این حضرات مصدق را برای مصدق و تداوم راه او نمیخواهند، مصدق را برای این میخواهند که از نام او استفاده ابزاری بنمایند. اگر مصدقی بودند، هرگز بخود اجازه نمیدادند تا زیر علم و کتل هر کسی سینه بزنند، و برای هر حرکتی اعلامیه و بیانیه صادر کنند!

خواهش میکنم بروید حمایت‌های بیدریغ این باصطلاح مصدقی ها در انتخابات مجلس ششم و حمایت از کاندیداتوری سید هادی خامنه ای را ببینید. مصدق همان بزرگ مردی بود که از انتصاب مهندس مهدی بازرگان در منصب وزارت آموزش و پرورش صرفاً "بلحاظ تفکرات مذهبی اجتناب ورزید، و به او توصیه نمود تا در همان کمیسیون خلع ید انجام وظیفه نماید. حالا ببینید که مصدقی ها برای حفظ موقعیت و جاهت اجتماعی خود کاسه ایسی چه کسانی رامینمایند؟؟

مصدق مسلمان بود، ولی هیچ اعتقادی به دخالت مذهب و روحانیون در حکومت و دولت نداشت. اما بعدها میبینیم که اعقاب دروغین ایشان بپاریس میروند و دست در دست آقای خمینی میگذارند و چنین فاجعه ای را بریک ملت تحمیل مینمایند. حوب دقت کنید و ببینید که در طی این 27 سال ردپای حضرات مدعی پیروی از مصدق و مدعیان جبهه ملی را در کجا های این حکومت مذهبی میبینید؟؟ شما و دیگرانی که مشغول نگارش و معرفی تاریخ این سرزمین هستید، موظفید که به تمامی زوایای تاریخ و رویدادهای مثبت و منفی و همینطور به فرازونشیبهای تاریخ این سرزمین بنگرید و زبیا را بنویسید و بگوئید، که بنظر میرسد تا کنون بمسئولیت خودتان درست عمل نکرده اید.

شما و دیگر محققین و پژوهشگران و تاریخ نویسان وظیفه دارید تا بدون ملاحظات اخلاقی و مرامی و ایدئولوژی های فردی و وابستگیهای احتمالی به این و آن، تاریخ را آنطور که بوده و هست بنویسید و تحلیل و تفسیر بنمائید.

شما باید برای همان ایرانی که در ابتدای مقال بدانها اشاره شد و همچنین برای نسل‌های بعد بنویسید که چه عوامل و چه دست‌هایی باهم یکصدا و زنجیر شدند تا چنین بلیه ای، تحت عنوان حکومت اسلامی شکل بگیرد.

باید در اوراق تاریخ برای آیندگان ثبت شود که چه کسانی در شکل گیری و استقرار این فاجعه ملی و این حکومت خونریز و چپاولگر نقش داشتند. وظیفه تاریخ این است و نه آنچه که شما و دیگران تا کنون انجام داده اید. این حق نسل امروز و فرداست که بداند بسیاری از همین باصطلاح مصدقی های امروزی و جبهه ملی های دیروزی ((1357)) و چپی های فرمانبر مسکو و چپی های مارکسیسم – لنینیسم- اسلامی و روشنفکرانی که عمدتاً "آبشخوری در همین گروه ها و دستجات داشتند، بودند که در آن برهه از تاریخ این سرزمین با صدور بیانییه و اعلامیه حمایت از انقلاب آقای خمینی و مصاحبه پذیرش نخست وزیری از سوی روان شاد شاپور بختیار را خیانت به مملکت BBC های شبانه با بر شمر دند و اور انتها گذاشتند!؟؟ این فاجعه 27 ساله يك فاجعه ملی بود که همه پیشرفت های بتعبیر جنابعالی و همفکرانتان چون میلانی و امثال ایشان ظاهری را در نور دید و به نابودی کامل و انهدام مطلق سوق داد، که متاسفانه هنوز هم ادامه دارد.

آن سازشها و همصدائی ها و حلقه زدن بدور خمینی و ملایان همراه او که 27 سال است شاهد اثرات و ثمرات ویرانگر آن هستیم، بجز خیانت هیچ اسم دیگری نداشته و ندارد. مطمئن هستیم که کثیری از جوانان و نوجوانان، و درجهاتی حتی بسیاری از هموطنان که در سنین 35 تا 45 سالگی قرار دارند، خصوصاً آن گروهی که در آنسوی مرزها جلوس کرده اند، از این رخدادها چندان اطلاعی ندارند. اگر برآستی خود را محقق و تاریخ نگار و تحلیلگر تاریخ این سرزمین و اصولاً "تاریخ میدانید، وظیفه دارید که تمامی این اتفاقات تاریخی را فارغ از هرگونه کینه و رزی و حب و بغض باطلاع بینندگان و مستمعین و مخاطبین خود برسانید و قضاوت را بعهده آنها محول کنید.

جناب آقای بهرام مشیری: در برنامه پنجشنبه صبح خود که چهارشنبه شب بوقت لوس آنجلس میباشد ((85/4/29)). توصیه اکید جنابعالی این بود که باید از اکبر گنجی و اقدامات ایشان در خارج از کشور حمایت جدی بعمل آورد.

نگارنده بعنوان يك ایرانی درون مرز در حله اول، بعنوان يك فعال و مبارز سیاسی در حله دوم، و مهمتر از آنها بعنوان کسیکه در بسیاری از تجمعات اعتراضی پیرامون زندانیان سیاسی منجمله اکبر گنجی، خاصه در زمانیکه گنجی در اعتصاب غذا بود، از جنابعالی سؤال میکنم که شما چه اطلاعاتی از گذشته گنجی تا پیش از گنجی شدن عالیجنابان دارید؟ منظور گنجی در فاصله زمانی ((57 تا 76)) میباشد.

لازم میدانم که ابتدا" به جنابعالی و سایر میکرو فن و دوربین داران توصیه کنم که باید نظرات حسین حیدری، زندانی سیاسی دوازده ساله را که اتفاقاً" دوبرادرش باتهام همکاری با مجاهدین یا بتعبیر رژیم اسلامی منافقین و بنا به تعبیر گذشته (( دهه 40 و 50)) مارکسیست های اسلامی، اعدام شده اند و هم محلی و بچه محل اکبر گنجی در نازی آباد بوده است را بشنوید. تا دریابید که اکبر گنجی که بوده و چه ها کرده است!؟

شما خود در همان برنامه اعتراف میکنید که هیچ اطلاعی از پیشینه گنجی ندارید، اما از مخاطبین خودتان میخواهید که اکبر گنجی را حمایت کنند، گویا جنابعالی و دیگر روشنفکران همسو با اقدامات گنجی فراموشتان شده است که آزموده را آزمودن خطاست! شما نباید این حقیقت را از یاد ببرید که ملت ایران یکبار پرونده ناگشوده و بدون آنکه پیشینه آقای خمینی را بررسی کند، چشم بسته و کورکورانه و بنا بر تبلیغات و حمایت‌های همه جانبه روشنفکران آنروز که اتفاقاً بسیاریشان همین حالا هم در زمره حامیان و بازوان گنجی و اصلاح طلبان هستند، بدنبال آقای خمینی راه افتادند و چنین جهنمی را برای دو نسل بعد از خود فراهم آوردند.

جناب بهرام مشیری، مطلع باشید که، چه شما و دیگرانی چون شما بخواهند، و چه نخواهند، باید ادراک کنند که مردم ایران در درون مرز هیچ اعتقادی به نحوه تفکر گنجی و حواریون ایشان در گستره و عرصه اصلاح طلبان نداشته و ندارند. این بی اعتمادی و بی اعتقادی عامه مردم نسبت به اصلاح طلبان را در تحصن روزهای آخر مجلس ششم دیدید، و در همین فراخوان باصطلاح جهانی اعتصاب غذای گنجی هم بار دیگر این رویگردانی و بی اعتقادی مردم ایران اثبات نمود که دیگر فریب روشنفکرو روشنفکران وابسته به این و آنرا نخواهند خورد. فراخوان جهانی گنجی در ایران و بمدت سه روز فقط هشتاد نفر استقبال کننده داشت. مفهوم این رویگردانی چیست؟؟ همان است که شما هنوز متوجه آن نشده و از مردم ایران میخواهید که از گنجی حمایت کنند!!!!!!

جنابعالی که در خارج از کشور تشریف دارید و دستتان برای هر کاری باز و دسترسی تان بهر غیر ممکن، ممکن است. بروید گفتگوهای گنجی در این سفر صد درصد سیاسی و برنامه ریزی شده را باز گوش و بازبینی کنید. وقتی ملاحظه کردید، با خود بیاندیشید، چگونه متصور است که مردم زخم خورده ایران از اقدامات گنجی که هنوز دارد از اسلام دموکراتیک و قرائت دیگر از اسلام صحبت میکند، حمایت کند؟ ایشان با صراحت گفته و میگویند که بخارج آمده است تا صدای صلح طلبان مسلمان منطقه و ایران را بگوش جهانیان برساند.

بامرزبندیهای احمقانه گنجی و تقسیم بندی اپوزیسیون به دوطیف خودی و غیر خودی که زائیده تفکر اصلاح طلبان، و همین حضرات مروج آن بوده، که در جای خود جز نفاق افکنی ملی هیچ معنائی ندارد، کاری نداریم، چرا که خود این مطلب بحث مفصلی را میطلبد، اما به این قضیه باید خاص داشت که ایشان میخواهند، حسینعلی منتظری را بعنوان ((گاندی ایران)) توی ساک سیاسی مردم ایران قرار بدهند. شما ببینید که این آقای بگفته خودشان دگر اندیش و روشنفکر دینی و روزنامه نگار و فعال حقوق بشر و ناراضی سیاسی کارش بکجا رسیده است که منتظری ملا را با شخصیتی چون گاندی مقایسه میکند!!!!!!

آخوندی که ریاست اولین مجلس خبرگان رژیم را عهده دار بوده، و افتخارش این بوده و هست که باعث و بانی اصلی و مبتکر گنجانیدن اصل و لایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامیست! گنجی که خود را روشنفکر مذهبی و در جای دیگر خود را چه و چه معرفی مینماید، باید به این سؤال خیلی پیش پا افتاده و ساده پاسخ بدهد که بعنوان یک روشنفکر یا دگر اندیش مذهبی، قرار است که با، الذین

آمنو، و الذین کفرو یا با الرعب والنصر و... که آنها را گفتارهای الهی و آسمانی میدانند، چه بکنند؟؟؟؟  
 نه تنها ایشان، که تمامی آنانیکه گنجی آنها را مسلمانان صلح طلب و دمکراتها ی اسلامی و قاریان  
 مذهبی متفاوت از بنیادگرایان و جنگ طلبان و آدمکشان مذهبی بر می شمارد، نیز باید توضیح بدهند که  
 با اینگونه آیات آسمانی که کم هم نیستند، می خواهند چه بکنند؟؟

جناب آقای بهرام مشیری : شما را بخداوند سوگند، خوب دقت داشته باشید و ببینید گنجی چه  
 میگوید. در کرملین و در حضور ولادیمیر پوتین و میهمانان آن ضیافت میگوید من یک روزنامه  
 نگار هستم. در فلورانس ایتالیا که می خواهد شهر وندي افتخاری را بگیرد، میگوید من یک روزنامه  
 نگار و دگراندیش هستم. نمیگوید از کدام نوع ! در مصاحبه ها ئی که در آلمان انجام میدهد، میگوید  
 (( میزگرد )) میگوید، من یک VOA من یک روشنفکر و دگراندیش مذهبی هستم. در برنامه  
 روشنفکر مذهبی و فعال حقوق بشری هستم. و در آخرین مصاحبه خود با نازی بگلری گزارشگر  
 بخش فارسی صدای آمریکا که در مقابل درب سازمان ملل متحد انجام شد، میگوید، من یک  
 ناراضی سیاسی هستم. باید به این موضوع بسیار حیاتی، آنهم در شرایطی که همه ما ایرانیان درون  
 مرز از برون مرز یهامیخواهیم که اختلافات عقیدتی و مسلکی خودشان را بکناری بگذارند و به  
 اتحاد و همبستگی در راستای آزادی این سرزمین بیاورند، اکبر گنجی به آنسوی مرزها آمده تا با  
 پاشیدن بذرنفاق و جدائی در میان همین اپوزیسیون دست و پا شکسته و لت و پاره ماند، هر چه  
 بشتر آنرا تکه تکه تر بنماید! مگر میشود یک آدمی که بخاطر قلم توانمندش، در یک مقطعی زندانی  
 و عذاب کشیده، حالا بیاید و ملغمه و ار خود را فعال مایشاع در چند حوزه که هر کدام از آنها دارای یک  
 تعریف حقوقی مستقل هستند، معرفی بنماید؟؟؟؟

براستی چه باید گفت، و چگونه باید اندیشید؟ و کدامیک از تعاریفی را که اکبر گنجی برای معرفی  
 خود ارائه مینماید را باید پذیرفت؟ آیا اینها همه، همان مغلطه گوئی هائی نیست که جنابعالی برای  
 تشریح و مضرات تاریخی آن، یک برنامه مستقل رادیو و تلویزیونی دارید؟؟؟؟؟؟  
 آیا باز هم معتقدید که باید از اکبر گنجی حمایت بعمل بیاید؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

ایران- تهران الف- بیقرار 29/ تیر ماه 85